

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در شرایط عوضین است. تا اینجا شرط اول را (بر حسب آنچه در تحریر آمده) خواندیم و بیان شد که مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند: «يشترط في المبيع أن يكون عيناً على الاحوط متمولاً»، نظر خودمان را هم ذکر کردیم که گفتیم «لا يشترط»، بلکه مبيع می تواند عین باشد، منفعت باشد، حق باشد، اینها همه می تواند به عنوان مبيع باشد.

ایشان در مورد ثمن فرمودند آن حقوقی که قابل اسقاط و قابل نقل و انتقال است، می توان ثمن قرار داد، اما حق قابل اسقاط و غیر قابل نقل و انتقال را نمی شود ثمن قرار داد و فرمودند «و فی جواز كونه (یعنی كون الثمن) حقاً قابلاً للاسقاط غير قابل للنقل كحقي الخيار و الشفعة اشكالاً». در بحث گذشته این را بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که «الظاهر عدم الاشكال» یعنی حق قابل اسقاط مثل خيار را گفتیم می شود ثمن برای معامله قرار داد.

بنابراین حقوق قابل اسقاط را (ولو قابل نقل و انتقال هم نباشد مانند حق خيار) می توان به عنوان ثمن قرار داد. مثلاً کسی که در یک معامله ای حق خيار دارد، نمی تواند به شخص ثالث بگوید من حق خيار خود را به این مبلغ فروختم، بلکه می شود به عنوان ثمن قرار بدهد و گفتیم به نظر ما اشکالی ندارد.

شرط دوم عوضین: تعیین مقدار عوضین

در شرط دوم عوضین، بحث کاملاً عوض می شود. مرحوم امام در متن تحریر می فرماید: «الثاني تعيين مقدار ما كان مقدراً بالكيل أو الوزن أو العدّ بأحدها في العوضين»^[1]؛ اگر یک چیزی مقدارش از راه کيل معین می شود یا از راه وزن یا از راه شمارش، در عوضین باید اینها هم معلوم باشد، در کيل معلوم باشد که چند کيل و چند کيل (یعنی چند پیمانه) است، در وزن معلوم باشد که چند کيل و در عدد هم معلوم باشد چند عدد.

آیا به جای کيل، وزن و شمارش، مشاهده کافی است؟ می فرماید: «فلا تكفي المشاهدة و لا تقديره بغير ما يكون به تقديره»؛ مشاهده کافی نیست. آیا آنچه مکیل است می شود موزون کنیم یا آنچه مکیل است را می شود با شمارش قرار داد؟ می فرماید این هم جایز نیست و این دو مورد نمی شود، نه مشاهده کافی است و نه تقدير «بغير ما يكون تقديره»، آنچه تقديرش به کيل است فقط به کيل است دیگر وزن فایده ندارد.

ایشان در ادامه یک استدراکی دارند، «لا بأس بأن يكال جملة مما يعدّ أو مما يوزن»؛ آنچه معدود یا موزون است کيل شود «ثم

یعدّ أو یوزن ما فی احد المکابیل ثم یحسب الباقی بحسابه لو امن من الاختلاف و الجهالة»، می‌فرمایند اگر بیائیم یک مقدار را کیل کنیم از معدودات (مثلاً تخم‌مرغ معدود است کیل که می‌کنیم بگوئیم ده تخم‌مرغ می‌شود یک کیلو)، می‌فرماید اگر این چنین بود مانعی ندارد که بگوئیم معادل ده تخم‌مرغ یک کیلو است، هر یک کیلو را به اندازه ده تا حساب کنیم البته اگر اختلاف و جهالت در آن به وجود نیاید (که در تخم‌مرغ به وجود می‌آید چون بزرگ و کوچک دارد و دو زرده دارد).

فرض کنید گندم موزون است و بیائیم مکیل کنیم با پیاله بگوئیم چهار پیاله یک کیلو است، یا شیر که در لبنیات می‌فروشند موزون است می‌گوئیم یک کیلو، دو کیلو، بگوئیم یک کیلوی آن چهار لیوان می‌شود کیل کنیم این مانعی ندارد در شیر هیچ اختلافی هم به وجود نمی‌آید. می‌گوئیم هر یک کیلویی چهار پیمانه است، اما آن وزن را در نظر داشته باشیم.

دیدگاه شیخ انصاری و صاحب جواهر در مسأله

مرحوم شیخ در مکاسب مسئله را این‌گونه عنوان می‌کنند: «المعروف أنه يشترط العلم بالثمن قدرّاً؛ اندازه‌ی ثمن و مثنی باید معین باشد، «قلو باع الحكم أحدهما بطل اجماعاً»^[2].

محقق خویی از صاحب جواهر^[3] در این‌باره این‌گونه نقل می‌کند: «ذكر غير واحد من الاعاظم أن كل بيع لم يذكر فيه الثمن وإنه باطل؛ هر بیعی که ثمن در آن ذکر نشود (یعنی معیناً ذکر نشود) «بلا خلاف بین المسلمین»^[4].

آنچه ما می‌خواهیم شروع کنیم این است که چه دلیلی داریم که آنجایی که مکیل بالکیل است، مشاهده، وزن و شمارش کافی نیست، آنجایی که موزون است بگوئیم مشاهده و بقیه موارد هم کافی نیست؟!

بررسی ادله مسأله

دلیل اول: در کلمات بزرگان اجماع است. حال اگر کسی بگوید شاید این اجماع مدرکی باشد (و مدرکش آن دلیلی است که بعداً می‌گوئیم) و اجماع مدرکی حجّیت ندارد، این مسئله مبنایی می‌شود. ما مکرر گفتیم به نظر ما (برخلاف مشهور معاصرین و مشهور متأخرین که می‌گویند اجماع مدرکی به درد نمی‌خورد)، اجماع مدرکی درست است.^[5]

دلیل دوم: حال اگر کسی گفت اجماع، مدرکی است و به درد نمی‌خورد، دلیل این مطلب چیست؟ دلیلش همین روایت معروف «نهی النبی عن بیع الغرر» است (که گفته شده در بعضی از تعابیر «نهی النبی عن الغرر» آمده مطلقاً، بعضی هم دارد «عن بیع الغرر» که مسلم «بیع الغرر» بر ما نحن فیه به خوبی دلالت دارد).

بنابراین، اولاً ببینیم این تعبیر در کجا آمده؟ و ثانیاً عمده این است که راجع به غرر بحث کنیم. یک مطلبی را مرحوم شیخ در کتاب مکاسب در ذهن ما کرده که ما اگر موارد استعمال غرر را ببینیم، همه‌اش جهالت است یا «ترجع إلى الجهالة»، معانی غرر به جهالت برمی‌گردد و هر جا هر بیعی که در آن جهالت باشد، مرحوم شیخ به این «نهی النبی عن بیع الغرر» تمسک می‌کند که باید ببینیم آیا این فرمایش درست است یا خیر؟

نکته: اینکه می‌گویند مجرد رضایت و تراضی در معاملات کافی نیست همین جاست، دو نفر عاقل و بالغ هستید، این گونی را فروختم به هزار تومان، می‌پرسم چند کیلو است؟ می‌گوید نمی‌دانم، عقلاً هم این را درست نمی‌دانند. پس برای بطلان معامله‌ای که ثمن و مثنی در آن معین نیست و هر دو یا یکی علم به آن ندارد باطل است، این «نهی النبی عن بیع الغرر» است.

مرحوم خوئی در کتاب مصباح الفقاهه می‌فرماید درست است فقهای شیعه و سنی برای بطلان بیع غرری و جهالت به مقدار ثمن به این روایت استدلال کردند، اما «قد تقدّم عدم تماميّة سنداً و دلالة»؛ نه سندش کافی است و نه دلالتش، «فلا يكون مدرکاً للحکم المذكور»^[6].

بررسی سند روایت «نهی النبی ص عن بیع الغرر»

روایت نهی پیامبر از بیع غرر در دو جا آمده؛ یکی شیخ صدوق در عیون الاخبار آورده که اسانیدی هم برایش ذکر کرده، سه تا سند: (1) «صدوق عن محمد بن علی بن الشاه المروزی، عن محمد بن عبدالله النیسابوری عن عبدالله بن احمد بن عامر الطاعی عن أبيه عن الرضا عليه السلام، (2) «صدوق عن احمد بن ابراهيم بكر خوري عن ابراهيم بن هارون بن محمد الخوري عن جعفر بن محمد بن زياد الفقيه عن احمد بن عبدالله الهروي عن الرضا (عليه السلام)، (3) عن الحسين بن محمد العدل عن علی بن محمد بن مهرويه القزوينی عن داود بن سليمان الفراء عن الرضا عن آبائه عن علي (عليه السلام)، امام رضا (ع) هم از آبائش تا می‌رسد به امیرالمؤمنین (ع) و از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کنند. در همه‌اش به امام رضا (عليه السلام) ختم می‌شود.^[7]

این سه سند را می‌خواهم خود آقایان کار کنید ببینید این سه سند درست است یا هر سه باطل است یا بعضی از آن درست و بعضی دیگر نادرست است. در یک جلسه سه نفر هستند این سه نفر می‌آیند این حدیث را نقل می‌کنند، هر سه می‌گویند امام رضا (عليه السلام) این را فرمود، آیا این مستفیض می‌شود یا نه؟

روی تعریفی که مشهور برای خبر مستفیض دارد، این عنوان مستفیض را پیدا می‌کند که خبر مستفیض آن است که از یک سند بیشتر داشته باشد یا بگوئیم از دو سند بیشتر داشته باشد، این عنوان مستفیض را پیدا می‌کند. اگر آن راوی که از خود امام (عليه السلام) نقل کند، مثلاً بگوئیم صدوق سه سند دارد تا آن راوی، اما راوی یک بار خودش بوده و امام، نقل می‌کند. اما آن راوی آمده برای سه نفر گفته، آن سه نفر برای ده نفر گفتند، آن ده نفر هم رفتند برای پنجاه نفر گفتند، این خبر از خبر واحد بودن خارج نمی‌شود، اما اینجا چون هر کسی جدا جدا نقل می‌کند خودش جدا از امام رضا (عليه السلام) فرمود این خبر می‌شود مستفیض و مسلم مستفیض است، حالا روایت چیست؟

پس روی این سه سند کار کنید و متن روایت هم خواستید ببینید در عیون اخبار آمده^[8]، در وسائل الشیعه^[9] کتاب التجارة ابواب آداب التجارة باب 40 حدیث 3 نقل شده، هم سند را ببینید و هم دلالت را.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «الثانی: تعیین مقدار ما کان مقدراً بالکیل أو الوزن أو العدّ بأحدها في العوضين، فلا تكفي المشاهدة، و لا تقديره بغير ما يكون به تقديره، فلا يكفي تقدير الموزون بالکیل أو العدّ، و المعدود بغير العدّ، نعم لا بأس بأن يكال جملة مما يعد أو مما يوزن ثم يعد أو يوزن ما في أحد المكاييل ثم يحسب الباقي بحسابه لو أمن من الاختلاف و الجهالة، و هذا ليس من تقديرهما بالکیل.»
تحریر الوسيلة، ج 1، ص 515.

[2] □ «المعروف أنه يشترط العلم بالثمن قدرًا، فلو باع بحكم أحدهما بطل إجماعاً.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، طـ الحديث)، ج 4، ص 206.

[3] □ «الشرط الرابع أن يكون الثمن معلوم القدر و الجنس و الوصف فلو باع بحكم أحدهما أو ثالث أو عرف أو عادة في قدر الثمن، أو جنسه أو وصفه لم ينعقد البيع بلا خلاف أجده فيه بيننا.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 22، ص 406-405.

[4] □ «ذكر غير واحد من الأعظم أن كل بيع لم يذكر فيه الثمن فإنه باطل بلا خلاف بين المسلمين.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج5، ص317.

[5] □ «و فيه أن الإجماع و ان كان مسلما و لكن المظنون أن الأصل فيه النبوي المشهور بين الفريقين (نهى النبي (ص) عن بيع الغرر) فليس هنا إجماع تعديدي.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج5، ص318-317.

[6] □ «[الدليل] الثاني: النبوي المذكور فإنه استدل به الفقهاء من الشيعة و السنة على بطلان البيع الغرري، و بما أن الجهالة بقدر الثمن توجب الغرر و الخطر فيكون البيع باطلا. و فيه أنه قد تقدم عدم تماميته سندا و دلالة فلا يكون مدركا للحكم المذكور.» همان، ص318.

[7] □ «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ الْمَرْوَزِيُّ بِمَرْوَرٍ فِي دَارِهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ بْنِ سُلَيْمَانَ الطَّائِيَّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي فِي سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا (ع) سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرِ الْخُورِيِّ بَنِيْسَابُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورِيُّ بَنِيْسَابُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيُّ الشَّيْبَانِيُّ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى (ع) وَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَهْرُوبٍ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)...» عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج2، ص46، ح168.

[8] □ «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعْضُ الْمُؤْمِنُ عَلَى مَا فِي يَدِهِ وَ لَمْ يُؤْمَنْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ [8] وَ سَيَأْتِي زَمَانٌ يُفَدَّمُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَ يُنْسَى فِيهِ الْأَخْيَارُ وَ يُبَايَعُ الْمُضْطَرُّ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّ وَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ احْفَظُونِي فِي أَهْلِي.» عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج2، ص46-45، ح168.

[9] □ «و رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدٍ تَقَدَّمَتْ فِي إِسْبَاغِ الْوُضُوءِ [9] عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) نَحْوُهُ وَ زَادَ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ وَ عَنْ بَيْعِ الْغُرَرِ.» وسائل الشيعة، ج17، ص448، ح22965-3.